

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ، السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَأَقْوَرُ قَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَتَابَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنُهُمْ جَمِيعًا.

بحث در این بود که آیا ثواب مؤتی در این روایات من بلغ، این ثواب بر انقیاد هست یا بر
ذات عمل هست و یا بر عمل انقیادی؟ روشن شد که بر انقیاد نیست و اما ذات العمل
مختار محقق خراسانی در کفایه این هست که بله بر ذات عمل هست؛ مستند ایشان این
بود که ظاهر صحیحی هشام که مروی در محاسن هست این است که بر ذات عمل
هست. فرمود: «ذلک الثواب» آن ثوابی که وعده داده شده و به او رسیده است که آن بر
ذات عمل بود، همان ثواب داده می‌شود، ظاهرش این است که همان ثواب داده می‌شود.

دو مناقشه ایشان به عنوان دفع دخل ذکر می‌کنند و جواب می‌دهند؛ مناقشه‌ی اولی این
است که درست است به حسب ظاهر بدوی همین است اما یک قرینه‌ی داخلی در این
روایات وجود دارد که باعث می‌شود دست از این ظهور بدوی برداریم و بگوییم موضوع
عبارت است از عمل انقیادی نه ذات عمل، و آن فاء تفریع است که در تمام روایات باب
این فاء تفریع آمده، فعله، فصنعه؛ یعنی انجام این عمل از ناحیه‌ی شخص در اثر این بلوغ
ثواب بوده، یعنی پس این بلوغ ثواب داعی شده، انگیزه شده برای این‌که این کار را برود
انجام بدهد. بنابراین آن می‌شود یک عمل انقیادی، عملی که به خاطر بلوغ ثواب و احتمال
این‌که شاید شارع می‌خواهد و مرضی شارع است، محبوب شارع است انسان برود بیاورد
خب این عمل می‌شود انقیادی و ثواب هم فرموده بر همین عمل داده می‌شود.

آقای آخوند از این جواب دادند، فرمودند: این فاء نمی‌تواند قرینه باشد بر این‌که متعلق
ثواب و مایترتب علیه الثواب این عمل انقیادی است؛ چرا؟ عبارت‌شان این بود «بداهة أن
الداعی إلى العمل لا یوجب له وجهاً و عنواناً یؤتی به بذلک الوجه و العنوان» انسان وقتی
انگیزه‌ای دارد برای یک عملی، داعی دارد برای یک عملی، این داعی و این انگیزه یک
عنوانی و یک وجهی برای عمل ایجاد نمی‌کند که یؤتی به آن عمل به آن عنوان، اثباتش؛
بله یک عنوانی پیدا می‌کند این عمل می‌شود عمل این‌چنینی ولی عمل این‌چنینی نیست که
فاعلهش و کننده‌اش به این عنوان آورده باشد، کننده به این عنوان نیاورده ولو این عنوان
برای او حاصل می‌شود ولی او به این عنوان نیاورده و صدور این فعل از او به این عنوان

نیست. شاهد بر این که فرموده است که بداهه، دوتا تفسیر می‌تواند داشته باشد، یکی این بداهه یعنی امر وجدانی، شما به وجدان خودتان مراجعه کنید می‌بینید این چنین است، هروقت یک کاری را انجام می‌دهید به یک داعی و به یک انگیزه‌ای، این جور نیست که آن عمل حین الصدور منکم مع آن عنوان صادر بشود با توجه به آن عنوان صادر بشود، نه، به همان که او دعوت کرده به همان عنوان شما می‌آورید ولو خودبخود به‌طور اتوماتیک این عمل متعنون به یک عنوانی هم بشود ولی شما که دارید می‌آورید به آن عنوان نمی‌آورید.

بیان دوم یک بیان برهانی است و آن این هست که در کلمات بعضی‌ها مثل محقق اصفهانی این‌ها وقتی توضیح می‌خواهند بدهند کلام آقای آخوند را، به آن وجه ارفاق، به آن وجه برهانی توضیح می‌دهند؛ و آن این است که این‌جا ثواب بر چی باعث، ثواب بر عمل باعث شده و داعی شده که شخص آن را برود بیاورد؛ ثواب بر عمل. این ثواب بر عمل داعی می‌شود که این شخص را برود بیاورد، یعنی داعی می‌شود این ثواب بر عمل که در نفس او احتمال تکلیف ایجاد بشود، احتمال خاصی خدای متعال ایجاد بشود و برود بیاورد. پس این آوردن به عنوان این که شاید خدا بخواهد، به احتمال این که خدا بخواهد این معلول آن داعی است. چون شنیده یا به او بالغ شده است ثواب بر عمل این داعی می‌شود که برود بیاورد؛ آن چه که از این داعی ایجاد می‌شود در عالم، نمی‌تواند مقوم متعلق آن داعی باشد و مدعو باشد، این بعد از آن پدیدار می‌شود؛ آن چون ثوابی بر این عمل شنیده فلذا داعی در آن ایجاد می‌شود برود بیاورد. این عنوان انقیاد، عنوان احتیاط و امثال این‌ها یک چیزی است که معلول آن بلوغ ثواب بر عمل است؛ چون او را شنیده این حالت پیدا شده. پس نمی‌شود این حالتی که مستتبع‌اند و بعد از بلوغ ثواب پیدا می‌شود مقوم ما يدعو الیه باشد، این در واقع متأخر است؛ چون این را شنیده چنین داعی‌ای برایش پیدا شده. بنابراین بعد پیدا می‌شود حالا که بعد پیدا می‌شود نمی‌شود در خود متعلق اخذ بشود و مقوم او بشود. این هم وجه برهانی که المتأخر و المسبب و المعلول به یک عنوانی، به یک علتی و به یک داعی نمی‌تواند در رتبه‌ی قبل بیاید و مقید آن چیزی باشد که در رتبه‌ی قبل است و در رتبه‌ی علت او هست و این مقوم او باشد، این هم وجه برهانی است.

خب آقای آخوند حالا یا به آن وجه وجدانی و یا به این وجه برهانی می‌فرماید: این قرینه‌ی داخلی فایده‌ای ندارد. حالا آیا این مطلب تمام است یا تمام نیست؟ قد یناقش؛ به این که اگر این جوری است که شما می‌گویید پس چرا در بعضی روایات تقیید شده به همین؟ فرموده: «التماس ذلک الثواب» یا «طلب قول النبی(ص)» اگر یک چیزی است که مستحیل است پس چرا آن‌جا تقیید شده؟ خود این وجود تقیید در آن روایات نشان می‌دهد که همان وجدان شما که می‌گویید درست نیست، هم این برهانی که اقامه می‌کنید مغالطه است. پس چرا آن‌جا تقیید شده؟ این اشکال وارد نیست، چرا؟ برای این که همان‌طور که در ضمن بیان اشاره کردیم مقصود آقای آخوند چی هست؟ مقصد آقای آخوند این هست که نمی‌گوییم این عمل بعد از این که صدر من الشخص متعنون به عنوان نمی‌شود و نمی‌گوییم مولا نمی‌تواند در موقعی که امر می‌کند بگوید این چنین به‌جا بیاور، بگوید «طلب ذلک الثواب» به‌جا بیاور؛ نه این‌ها را نمی‌گوید ایشان. ایشان می‌گوید اگر آن داعی آن‌وقتی که گفت که بلوغ ثواب علت شده، این بلوغ ثواب فقط بوده قیدی نداشته؛ بلوغ ثواب داعی این شده. خب آن‌وقتی که بلوغ ثواب داعی شد این عنوان احتیاط بعد از این بلوغ ثواب ایجاد شد، محقق شد؛ چون آن بلوغ الثواب در دل او این داعی پدید آمد، ایجاد شد. پس نمی‌شود این چیزی که معلول آن است قید برای آن باشد، این بعد از آن در دل ایجاد می‌شود، چیزی که بعد از آن در دل ایجاد می‌شود که نمی‌شود قید آن باشد؛ اما اگر مولا خودش از اول آمد گفت چی؟ خودش آورد جزء متعلق قرار داد، گفت: تو این را

بیاوری به داعی طلب فلان، پس قبل نبود، از اول آن چیزی که او را برانگیخته است همین بوده که مولا این قید را در آن اخذ کرده بوده. اما آنجا که قید را اخذ نکرده باشد و فقط بلوغ ثواب منشأ شده باشد، بلوغ ثواب حالا بعد از این که آن را شنیده در دلش این احتمال ایجاد می‌شود، این داعی انقیادی ایجاد می‌شود، این چیزی که معلول آن بلوغ ثواب است که نمی‌آید آن را مقید بکند در رتبهی قبل. و الا لازم می‌آید که آن چیزی که آن حکم را و شخص را برانگیخته است در مرحلهی حدوث غیر از آن چیزی باشد که در مرحلهی بقاء می‌خواهد برانگیزد؛ آنجا وقتی این قید در آن نبود او آن را شنید و برانگیخته شد. پس بنابراین اگر در آن روایات ما نمی‌خواهیم بگوییم مولا نمی‌تواند بگوید «إفعل ذلک بداعی کذا» که در آن روایات است؛ ما می‌خواهیم بگوییم اگر بلوغ ثواب را گفت منشأ است دیگر نمی‌توانیم از این به دست بیاوریم که آن عنوانی که از بلوغ ثواب پیدا می‌شود و معلول آن است آن قید مدعو می‌شود، قید او قرار می‌گیرد. پس این مناقشهای در کلام آقای آخوند قدس سره بین چیزی که اینجا می‌فرمایند و چیزی که چند سطر بعد می‌فرمایند که در روایات این ورود وارد شده، این مناقضهای در کلام ایشان نیست.

جواب دومی که اینجا وجود دارد این است که گفته بشود این بحث همان بحثی است که در اخذ قصد قربت و «ما یتأتی من قَبْلِ الأمر فی متعلق الأمر» در بحث تعبدی و توسلی مطرح است؛ آنجا بحث شده که آیا «ما یتأتی من قَبْلِ الأمر» که یکی‌اش قصد قربت است به معنای قصد امتثال امر «یمکن اخذه فی متعلق الامر ام لا؟» خب عده‌ای آنجا به همین وجه‌هایی که اینجا حالا اشاره شد و وجوه دیگر گفتند نمی‌شود، چون دوری است، چون این «لا یتأتی الا من قبل الامر» پس وجودش متأخر از امر است، از آن طرف چون در متعلق امر می‌خواهد اخذ بشود و متعلق متقدم بر امر است پس باید قبل باشد؛ این توقف بر امر دارد، امر هم توقف بر موضوعش دارد، موضوعش هم چون مقید به این است توقف بر این پیدا می‌کند پس می‌شود دور، آنجا این جوری بیان شده. خب خود محقق اصفهانی و بزرگان دیگر آنجا زحمت کشیدند و تبیین کردند که این دور لازم نمی‌آید آنجا؛ خب همان بیان هم می‌شود اینجا گفت که دوری لازم نمی‌آید، برهانی اینجا نمی‌شود اقامه کرد در ما نحن فیه. و وجدان هم که گفته می‌شود وجدان، بله که ما وقتی کاری را می‌رویم انجام می‌دهیم به خاطر این که شنیده‌ایم بر فلان عمل ثواب است، این را دیگر نمی‌رود آن عمل را به عنوان انقیاد... یعنی عمل را متصف نمی‌کنیم به عمل انقیادی می‌خواهیم انجام بدهیم، نه می‌روم ذات همانی که شنیدم ثواب بر آن هست به همان شکل می‌آورم دیگر، نه به این عنوان. این بیان وجدانی بیان مقبولی است، من اشکالی در این نمی‌بینم در این بیان وجدانی؛ اما می‌خواهیم برهان اقامه بکنیم که این استحاله دارد، خب همان جواب‌هایی که آنجا داده شده در اینجا داده می‌شود و آن جوابی که آنجا داده می‌شود ایماءاً عرض می‌کنم، آنجا چی هست؟ آن این هست که آن ما یتأتی به حمل شایع توقف دارد، این درست است؛ اما آن چیزی که اخذ می‌شود توقف بر ما یتأتی به حمل شایع ندارد آن به حمل اولی است. بنابراین به حمل اولی اخذ می‌شود، به حمل شایع توقف بر آن دارد؛ یعنی این که من در عالم خارج به این قصد بیاورم این توقف بر آن دارد؛ اما خود آن توقف بر این ندارد. مولا می‌گوید ایت بالصلاة به قصد امر همین ایت‌های که گفتم، امتثال همین که گفتم، این می‌تواند تصور کند یا نه؟ این که توقف بر چیزی ندارد که، این را تصور می‌کنند می‌آورند، آن که من بخواهم بیاورم توقف بر این دارد اما این توقف بر آن ندارد چون آن به حمل شایع است این به حمل اولی است؛ بنابراین مشکلی پیش نمی‌آید.

س: ...؟ این حرف را هم توی بحث عهد و قیود در تقسیمات ثانویه می‌زنند که مرحوم

اصفهانی آن‌جا این حرف را ...؟ آقای نائینی بحث جعل ...؟ مطرح می‌کنند یا این که آن فرق می‌کند؟

ج: نه آن یک راه دیگری است، آن بله، آن راهی دیگری، این نه؛ آن راه دیگری است که اول امر می‌کند به ذات عمل درست؟ توی آن قصد قربت هم اخذ نمی‌کند...

س: در همان مقام است دیگر دست است؟

ج: در همان مقام است، برای حل مشکلات راه‌هایی را رفتند، یک عده‌ای قبول می‌کنند می‌گویند آقا دور لازم می‌آید به امر اولی، برای حل این آمدند یک راه دیگری را برگزیدند؛ گفتند بابا اول امر می‌کند به ذات صلاة بدون اخذ قربت در آن، یعنی به این پیکره امر می‌کند، بعد می‌گوید آن امر، این نماز را به قصد آن امری که گفتم بیاور، خب این دوری لازم نمی‌آید؛ چون یک امری اول انجام داده به نحو امر توسلی نه تعبیدی، به تکبیر و قرائت و تا آخر، یک امر این‌جوری رفته روی آن، قصد قربت هم در آن اخذ نشده؛ بعد حالا یک امر دیگری می‌کند می‌گوید آن پیکره را با قصد امری که روی آن قرار دادم بیاور؛ خب این اشکالی ندارد که، این دیگر اصلاً دوری لازم نمی‌آید. این کسی این حرف را می‌زند و این راه را می‌رود که آن را می‌گوید دوری است، تخلص می‌کند از این راه؛ اما مثل محقق اصفهانی و بزرگان دیگر آن‌جا جواب دادند که اصلاً این لازم نمی‌آید چنین چیزی.

اشکال دوم:

اشکال دوم که آقای آخوند طرح می‌کنند و جواب می‌دهند که درحقیقت این ...

س: ...؟

ج: بله؟

س: آن فرمایش اول مرحوم آخوند ...؟ را قبول کردید؟

ج: آره، وجدانی‌اش نه برهانی‌اش.

س: اگر قبول کنید خلف اصلاً فرض صورت مسأله‌ی ما هست.

ج: چرا؟

س: شما فرض صورت مسأله را اصلش را ثبوتاً قبول کردید که این جمله احتمال حمل بر سه محمل داشت...

ج: بدواً.

س: بدواً، این را اگر قبول کنیم یعنی می‌توانید بگوییم این خلاف یک امر وجدانی است؟

ج: کدام؟

س: ...؟

ج: عجب!

س: اول می‌گویید ما می‌توانیم فرض مترتب علیه را انقیاد بگیریم، عمل انقیادی بگیریم یا عمل ...؟!؛ کما این‌که این را عقلاء گرفتند، کما این‌که اگر به جمله رجوع کنیم می‌توانیم همان را واقعاً هم بگوییم؛ این جمله خلف این است که بگوییم بدهتاً به وجدان رجوع می‌کنیم نمی‌شود این‌که می‌گویید بدهتاً یک مقدار توی آن حرف است، اگر واقعاً بدهی است خلف فرض احتمال است، اگر فرض احتمال نمی‌کنید عیبی ندارد، اگر مماساتاً گفتید عیب ندارد ولی واقعاً این جمله که اگر بلوغ ثوابی به شما شد فلذا انجامش دادید بفرمایید عقلاً ما درک می‌کنیم، وجداناً درک می‌کنیم؟

ج: وجداناً درک می‌کنیم که نه، ببینید می‌گوییم ظاهر روایت می‌فرماید چی؟ می‌فرماید: اگر بلوغ ثواب بر عملی شد شما رفتید پس آن را آوردید ف پس آن را آوردید...

س: یعنی فلذا

ج: فلذا رفتید آوردید آن ثواب به شما داده می‌شود درست؟ آن ثواب، ظاهرش این است که آن ثواب، آن ثواب بر عمل بود دیگر..

س: شما استظهار دارید می‌کنید حاج آقا...

ج: خیلی خب این استظهار می‌خواهیم ببینیم قرینه بر خلافش داریم یا نداریم؟

س: این‌ها حرف دیگر است، شما می‌فرمایید ما از این می‌فهمیم که واقعاً بدهت و فرض اول ...

ج: چی بدهت دارد؟

س: این‌که نمی‌توان...

ج: نه نه...

س: این‌که نمی‌توان، ضرور بدهت استحال آورده، استحال را یا مبرهن کرد یا بدهی کرد؛ این استحال‌ی بدهیه را اصلاً خلف فرض این است که بتوانیم این کار را بکنیم، الان می‌توانیم این را ...؟ عمل انقیادی بگیریم...؟.

ج: این‌ها به دوجا می‌خورد؛ این‌که می‌گوییم بدهت دارد به یک‌جا می‌خورد، آن مطلب به یک‌جا دیگر می‌خورد. ببینید ظاهر روایت مگر این نیست که آن ثواب داده می‌شود، یعنی همان ثوابی که بر آن عمل بود، آن عمل که دیگر قصد قربت و فلان و این‌ها که داخلش نبود، قصد انقیاد که داخلش نبود..

س: سلّمنا.

ج: خیلی خب؛ آقای آن مستشکل گفت از این قَعْمَله می‌فهمیم که آن عمل کذابی است، آقای آخوند جواب داد آن عمل با این فاء دلالت نمی‌کند که آن عمل کذابی می‌شود، بدهت، چرا این فاء دلالت نمی‌کند؟ این بدهت مال این‌جا است که چرا این را عمل کذابی نمی‌کنند، نه این‌که آن ظاهر را بگوییم که با آن منافات دارد نه، تازه این آن را تأیید می‌کند؛ می‌گوید این فاء دلالت نمی‌کند که این عمل صادر شده عملی است که به انقیاداً آوردی، به عنوان انقیاد آورده، نه...

س: ...؟ استظهاراً نمی‌شود یا امکاناً نمی‌شود؟ الان دارید می‌فرمایید استظهاراً نمی‌تواند قرینه‌ی صارفه از ظهور اول بشود، این حرف عیب ندارد که استظهاراً قرینه‌ی صارفه از ظهور اول نمی‌تواند باشد؛ اما توی فرمایش اول فرمودید دوتا جور می‌توانیم اشکال کنیم بگویم نمی‌توان؛ یکی این‌که تقدیم متأخر بر مقدم است، یکی این‌که اصلاً به خود بدهتش ...

ج: کجا نمی‌توان؟ چی نمی‌توان؟

س: ...؟

ج: چی نمی‌شود؟

س: عدم امکان تعنون به عمل انقیادی.

ج: احسنتم!

س: این را فرمودید، عدم امکان را فرمودید.

ج: خب، بله، یعنی این عملی که آوردید شما متعنون نمی‌شود به عمل انقیادی؛ چرا؟ هم وجداناً متعنون نمی‌شود، چون شما که می‌آوردید به عنوان این‌که من انقیاداً دارم می‌آورم نمی‌آوردید، خب این یکی...

س: خب اگر عدم امکان است پس چرا فرض کردید سه‌تا چیز محتمل است؟ باید جواب می‌دهید، می‌گویید ما منظورمان در این مقام بود که استظهار بخواهیم بکنیم بگویم از طاهرش که ذات عمل است به قرینه‌ی فاء...

ج: چون فرض کردیم...

س: استظهار بکنیم این نمی‌شود.

ج: فرض کردیم که گفتیم اشکالی ندارد مولا بگوید «إذا جئت بالعمل انقیاداً طلب قول النبی التماس قول النبی» این‌که گفتیم اشکال ندارد، این‌جور بگوید که اشکال ندارد؛ این‌جا خواستیم از فاء تفریع استفاده بکنیم، آقای آخوند می‌گوید از فاء تفریع این‌جا نمی‌توانید استفاده بکنید؛ اما اگر خود مولا تقیید کرد خب بله، اشکالی ندارد، این دوتا را باهم باید تفکیک کرد این دوتا را از همدیگر.

س: خلاف وجدان که ما زیاد فرض می‌گیریم...

ج: بله؟

س: خلاف وجدان که ما زیاد فرض می‌کنیم که می‌توانیم فرض کنیم که بماند، خلاف وجدان عمل هم می‌کنیم، این همه خلاف فرض ما خلاف وجدان داریم فرض می‌کنیم مگر چی می‌شود؟

ج: متوجه نمی‌شوم.

س: جواب ایشان است، ایشان می‌گوید که اگر خلاف وجدان است چرا شما سه‌تا فرض

کردید که یکی از فرض‌های شما

ج: نه گفتیم دیگر، این متعلق‌هایش دوتا هست؛ این که خلاف وجدان است این است که از ناحیه‌ی، آن چیزی که از ناحیه‌ی داعی ایجاد می‌شود این مقید مدعو و آنچه متعلق به داعی نمی‌گردد؛ چرا؟ هم وجوئاً هم این‌ها می‌گویند برهاناً، ما برهانش را قبول نمی‌کنیم به‌خاطر حرفی که خودشان جای دیگری یادمان دادند، ولی وجدانش را می‌پذیریم که بله، که وجوئاً آدم این‌جوری نیست؛ اما برهاناً نمی‌شود گفت استحاله دارد. این یک مقام است، مقام دیگر این است که حالا این مطلب که دیگران آمدند مثل آشیخ قدس‌سره این را قرینه قرار داده است بر این که «فعله، فله ذلک الثواب» فرموده است که آن عمل انقیادی است، آقای آخوند می‌فرماید نه، این شاهد بر این نمی‌شود و دست از آن ظهور باعث نمی‌شود که برداریم.

بیان دوم:

بیان دوم این است که باز در کلمات شیخ اعظم وجود دارد، در کلمات دیگران هم وجود دارد، آقای آخوند این را دفع می‌فرماید؛ حرف آن بزرگان این است که گفتند: خب این روایات درست است قید ندارد، این روایت هشام قید ندارد و بعضی روایات دیگر. اما دوتا روایت داریم که قبلاً خواندیم آن‌ها قید داشتند، یکی بود «فعله التماس ذلک الثواب» یک روایت دیگر بود «فعله طلب قول النبی(ص)» خب آن‌جا تقیید شده. به‌واسطه‌ی آن دو قید آن‌جا تقیید می‌کنیم موضوع ثواب را در این روایت هشام و غیر هشامی که تقیید ندارد، از باب اطلاق و تقیید. بنابراین کل روایات ما نتیجه چی می‌شود؟ این می‌شود که قید دارد، آن‌ها صراحتاً قید دارد، این‌ها به تقییدی که از آن‌جا استفاده می‌شود قید پیدا می‌کنند پس این می‌شود «فعله» همه‌اش این‌جوری می‌شود «فعله طلب ذلک الثواب» یا «التماس ذلک الثواب» که این همان انقیاد است دیگر. پس ثواب بر نفس عمل نیست، ثواب بر چی هست؟ بر عمل انقیادی است نه بر نفس العمل. از این هم جواب دادیم. خب این‌جا فهم‌هایی از عبارت آقای آخوند مختلف است، حالا یک جهات بزرگان فهم‌شان در عبارات آقای آخوند مختلف است؛ آن‌چه که به فهم قاصر می‌آید عرض می‌کنم تا حالا ببینیم. از عبارت آقای آخوند استفاده می‌شود که این دوتا ملازمه ندارد که ما بخواهیم تقیید بکنیم؛ اگر که کسی رفت عمل را «التماس ذلک الثواب» را حتی همان روایاتی که می‌گوید «التماس ذلک الثواب» آورده، ما آن ثواب را خواهیم داد، منافاتی ندارد با این که او رفته «التماس ذلک الثواب» آورده خدای متعال ثواب را به چی می‌دهد؟ به ذات العمل بدهد. او رفته این‌جوری آورده، مگه ذات العمل موجود نیست در حالی که به «التماس ذلک الثواب» بروی بیاوری؟ خب وجود دارد، خب ثوابش را به‌خاطر ذات العمل می‌دهد. خودش گفته من به ذات العمل... ظاهر کلامش است، برهانی است که اگر آن‌جوری شد نمی‌شود به ذات العمل داد؛ اگر ما یک برهانی داشتیم که وقتی عمل انقیادی آورده شد معقول نیست که ثواب به ذات العمل داده بشود، خب بله؛ اما اگر برهانی نداریم، خب می‌فرماید وقتی که او برود «التماس ذلک»... «قول النبی(ص)» بیاورد یعنی به دواعی دیگر نرفته باشد آورده، خب این‌جا که دواعی دیگر بیاورد که ما ثواب نمی‌دهیم، همین‌جوری حالا رفته به‌خاطر یک جهت دیگر، رباناً مثلاً، این را آورده، خب به مولا چه که بیاید ثواب عنایت بفرماید؟

ببینید عبارت آقای آخوند را «و إتيان العمل بداعي طلب قول النبی(ص) كما قيد به في بعض الأخبار» که خواندیم «و إن كان انقياداً» این درست است انقیاد است و عمل

می‌شود عمل انقیادی «إلا أن الثواب في الصحيحة إنما رتب على نفس العمل و لا موجب لتقييدها به» یعنی تقيید صحیح به انقیاد؛ چرا؟ «لعدم المنافاة بينهما» منافاتی بین این دوتا نیست «بل لو أتى به كذلك» یعنی لو اتی بعمل کذلک طلب قول النبی «أو التماساً للثواب الموعود كما قيد به في بعضها الآخر لأوتى الاجر و الثواب على نفس العمل لا بما هو احتياط و انقياد» باز ثواب را به نفس عمل فرمودند دیگر، خود آن جاعل ثواب و معطی ثواب خودش دارد می‌گوید وقتی شما بروی به این قصد بیاوری «طلب قول النبی» بیاوری من ثواب را به چی می‌دهم؟ به ذات عمل می‌دهم؛ آن‌جا که اصلاً قید ندارد فرموده ثواب را به ذات عمل می‌دهم؛ این‌جا هم که حتی قید دارد باز هم فرموده همان ثواب را می‌دهم، آن ثواب مال ذات العمل است دیگر. منتها حالا یک شرطی دارد که این شرط‌ها هم در همه‌اش حاصل است آن است که شما ریائاً نیاورده باشی، «طلب قول النبی» آورده باشی «التماس ذلك الثواب» آورده باشی. آن‌چه که ما از عبارت آقای آخوند قدس‌سره می‌فهمیم این مسأله هست که ایشان می‌خواهد بفرماید که این اعطاء ثواب، معطی خودش دارد می‌گوید من به ذات عمل می‌دهم و این منافاتی با این اخذ این قید ندارد، که قید هم اخذ کرد و حتی به همان روایاتی که در آن قصد قید شده است حتی در آن‌ها، حتی در آن‌ها ظاهرش این نیست که به عمل انقیادی می‌دهد، نه به ذات عمل می‌دهد، در همان هم به ذات عمل می‌دهد.

س: آخوند یک چیز دیگر، آخوند می‌گفت که نمی‌شود این‌ها می‌گویند چرا می‌شود، چرا می‌گویند نمی‌شود؟ این باز الان این‌جا دارد یک حرف دیگری می‌زند، آخوند می‌گوید نمی‌شود باید به ذات عمل باشد....

ج: نه بایستی نیست، می‌گوید ظهور اخبار این است رافعیست... چیزی که باعث رفعت بشود نداریم، حرف ایشان حرف اثباتی است، مقام اثبات است. می‌گوییم ما از روایت داریم این را می‌فهمیم، ظاهر روایات این است، نه قرینه‌ی داخلیه وجود دارد بر این، نه قرینه‌ی خارجیه وجود دارد....

س: یعنی آن استظهار را قبول ندارند که وقتی....

س: ...؟ قیودش باید لحاظ بشود وقتی گفته آن فعل با تمام قیود و با همه‌ی شرایطش هست که من جمله این است که انقیادی باشد و التماس ثواب باشد، این را چه جوری جواب می‌دهند؟

ج: این را این‌جوری جواب می‌دهند، می‌گویند ببینید این طرف است مثل قضیه‌ی حیثیه است درست؟ اما ثوابی که من می‌دهم مال چی هست؟ مال ذات عمل.

س: ظرفیت خلاف ظاهر است.

ج: چه خلاف ظاهری؟

س: قاعده‌ی فعلیت اقتضا می‌کند که اگر یک درواقع قیدی قرار داده شده آن برای تقييد است نه برای ظرفیت؛ ظرفیت یعنی الغاء آن قید، این خلاف ظاهر...

ج: نه، در این ظرف، در این ظرف من این ثواب را می‌دهم، اشکالی ندارد؛ یعنی اعطاء ثواب باید این ظرف ایجاد بشود، یعنی شما طلب قول النبی بیاورید برای انقیاد بیاورید؛ اما من ثوابی که می‌دهم مال چی هست؟ آن ثوابی که اعطاء می‌کنم مال ذات عمل

است، نه عمل مقید به این که اوتی انقیاداً...

س: در مقام استظهار باید یک قرینه برایش آورده بشود دیگر، حداقل اگر بگویم که درواقع با آن احتمال تقیید مساوی است نگویم اصل بر این است که وقتی تقیید شد...

ج: بله، قرینه‌اش چی هست؟ اطلاق آن روایات است، آن‌جا که نفرموده که؛ و چون تنافی ندارد می‌شود در این طرف هم به ذات عمل داده بشود پس بنابراین تنافی ندارد که، خب ما به آن...

س: امور ذاتی این روایات متعیناً در آن که نمی‌شود قرینه‌ای اقامه کرد که بگویم متعیناً خود آن روایات ظهور در این دارند که حتماً ظرف است...

ج: نه، دقت کنید...

س: مگر این که یک قرینه ی خارجی آورده بشود بقیه ...

ج: نه نه نه دقت کنید، ببینید روایت هشام که این قید را نداشت «طلب قول النبی» و «التماس ذلک الثواب»...

س: آن که دارد...؟

ج: حالا حالا عرض می‌کنم، پس آن‌ها که نداشت، این روایت‌ها دارد، خب آیا نمی‌شود شارع بفرماید در این ظرف من ثواب را بر ذات می‌دهم کما این که آن‌جا فرموده؟ چرا این را می‌خواهی قرینه بدهی بر این، تنافی که ندارد، خب اطلاق آن را حفظ کن؛ همین‌جا هم می‌شود طبق آن معنا کرد، پس تنافی ندارد که ما به خاطر تنافی تقیید بکنیم، آن‌جا مطلق فرموده، آن ظاهر را ما اخذ می‌کنیم؛ این‌جا هم فرموده که طلب قول النبی که آورد ما این ثواب را می‌دهیم...

س: به قرینه‌ی منفصله قرینه‌ی داخلی وجود ندارد که ما این را قید نگیریم و ظرف بگیریم، این قرینه می‌فرمایند قرینه‌ی خارجی دیگر؟

ج: بله دیگر یعنی با آن روایت، این اشکالی که ندارد که، بگویند در این حالت هم ما ثواب را به نفس عمل می‌دهیم کما این که آن‌جا فرموده. پس بنابراین آن روایات را که مطلق است می‌شود آن را قرینه قرار داد بر این‌جا و بگویم این مثل شرط می‌ماند، مثل ظرف می‌ماند؛ بنابراین آقای آخوند می‌خواهد بفرماید ما موجهی برای رفع ید از ظهور صحیحی هشام نداریم.

خب این یک جور معنا کردن عبارت آخوند است که ایشان این را می‌خواهد بفرماید. بزرگان یک جور دیگر معنا کردند، فرمودند ضابطه‌ی اطلاق و تقیید این‌ها وجود ندارد، چون ضابطه‌ی اطلاق و تقیید این است که ما یک مطلق داشتیم یک مقیدی بر خلاف آن وجود داشته باشد، یعنی آن اگر موجه است این سالبه باشد، اگر آن سالبه است این موجه باشد؛ گفته «اکرم العالم» این‌جا می‌آید می‌گوید «لا تکرّم العالم الفاسق» خب این لا تکرّم است آن اکرم است با هم تنافی دارند؛ این‌جا تقیید می‌شود.

س: استاد این ثواب به ذات عمل که ...؟ داده می‌شود از باب انقیاد خیلی خوب نیست، از باب اطاعت هم که نیست چون فرض این است که «رسول الله لم یقل» پس از چه بابی

است؟ از باب آن مصالح کلیه است که امام می‌گوید که...؟

ج: این ببینید...

س: ...؟ این یک بحث ثبوتی است که مقام اثبات...؟ درک نمی‌کند مقام استظهار را...؟
ظاهر روایت این است که همان ثواب را می‌دهیم نه این که همین ثواب را در همان عمل می‌دهیم، نه ظاهر روایت حیثیات تعلیلیه است این جا بازگشتش به حیثیات...؟. این که می‌گوید داعی‌اش اولاً انقیاد هم این هم بگویم انقیاد هم حتماً عمل به احتمال ثواب نیست لا بشرط است احتمال؛ انقیاد این است که تو عمل را به جا بیاوری شاید اصلاً احتمال هم نمی‌دادی قاطع بودی و ما بلغه است، خب؟ منتهی حالا مطابق با واحد درنیامد، احتمال لا بشرط...؟ بوده ...؟ این عمل را به داعی مثلاً طلب قول النبی بجا آورده، ...؟ بجا آورده؛ واقعیتش هم این طور نیست یعنی عنوان اطاعت بر ...؟ صدق نمی‌کند. حالا آخوند هم می‌فرماید که انقیاد هم صدق نمی‌کند...

ج: نمی‌گوید صدق نمی‌کند، نه...

س: نه می‌گوید به آن انقیاد داده نمی‌شود ثواب، خب به انقیاد داده نمی‌شود، اطاعت هم که نیست که بگویم به اطاعت داده می‌شود، آن حرف ...

ج: شما یک چیزهایی را مفروض می‌گیرید که نیست نیست می‌فرمایید، حالا آقای آخوند می‌خواهد ان شاء الله آن مقام بعد است، آقای آخوند می‌فرماید ما از این روایات استفاده می‌کنیم که این ثواب را خدای متعال به چی داده؟ به ذات عمل داده. ذات عمل، حالا صبر کنید، بعد توی مقام بعدی یک حرفی دارند می‌گویند هر چه خدا ثواب می‌دهند ما کشفِ اِتی می‌کنیم که پس امر دارد، پس ذات این عمل امر دارد فتوا به استحباب ذات عمل بده؛ ببینید آن مقام بعدی است، این ها حواس شان جمع است؛ این ها می‌گویند ما از این روایت چی استفاده می‌کنیم؟ که ثواب به ذات عمل است درست؟ از این روایات، بعد از این روایات این مقدمه را که استفاده کردیم این نتیجه را مقدمه‌ی قیاس آخر قرار می‌دهیم می‌گویم خدای متعال در این مواردی که اخبار ضعیف بر ثواب بر یک عملی وارد شده است به حکم این روایات من بلغ فرموده چی؟ من به ذات عمل ثواب می‌دهم، کبری و ذات عمل وقتی ثواب داشته باشد کاشفِ اِتی است از چی؟ از این که امر دارد. پس ذات این عمل امر دارد، پس بنابراین ذات این عمل امر دارد، وقتی ذات عمل امر داشت فتوا به استحباب بده درست؟ این که شما می‌فرمایید ذات عمل چیزی ندارد، آن ها اتفاقاً از همین می‌خواهند کشف کنند که امر دارد، پس درحقیقت این جا ها اطاعت هم می‌شود. دیگر شما توی رساله‌ی عملیه می‌نویسید چی؟ لولا یک مشکلائی که دارد این فتوا دادن، چون حالا یک اشاره به مشکلیش بکنم که شما اگر خواستید فتوا بدهید باید این را حل بکنید و مشکله‌اش این است که آن ثواب بالغ، آن ثواب برای کی هست؟ برای کسی است که بلغه این خبر، این عوام چه خبر دارند که این روایتی بر این مطلب وارد شده؟ کی خبر دارد تا این که خدا به او ثواب بدهد، بعد کشف کنید بر آن مستحب؟ بله برای شما که مجتهدی و وسائل را دیدی و کافی را دیدی و چی دیدی بلغ؛ آن که لم یبلغه چطور به او می‌گویی؟ چطور برای او می‌گویی مستحب است؟ اگر بخواهی بگویی باید یک راهی برایش درست کنی، قبل از این که به او بگویی این است آن روایت را آن جا ذکر کنی، توی رساله آن روایت را بنویسی تا آن بلغه بشود، او بلغه که شد خیلی خب برای او دیگر بشود مستحب. اما آن جا بدون این ها بنویسی که این مستحب است فردا یقه‌ی شما را برای قیامت می‌گیرند، چطور به این گفتمی مستحب است؟

س: بعد هم ادامه‌اش می‌گوید لم يقل یعنی لم ...؟ امر نیست، لم يقل یعنی امر نکرد.

ج: نه آن ثواب را نفرموده، ببینید آن ثواب را نفرموده ولی خدا می‌گوید من ثواب را می‌دهم، او نفرموده ولی من می‌دهم؛ حالا که خدا این ثواب را می‌دهد پس معلوم می‌شود آن‌جا امر دارد.

س: شبیه سبیهی معتزله می‌شود.

ج: ان‌شاءالله برای فردا بقیه‌اش.

و صلی الله علی محمد و آل محمد